اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

**عرض شد در بحث تعبدی و توصلی مرحوم نائینی قدس الله نفسه طبعا آقایان دیگر هم همینطور متعرض سه معنای دیگر برای تعبدی شدند و در آنجا هم بررسی کردند که آیا اصل تعبدی است یا توصلی ، یکی مساله‌ی استنابت بود که آیا می‌تواند نائب بگیرد یا ظاهرش این است که برای خودش است من دیروز در آن خارج بحث بود یا داخل بحث بود عرض کردم انصافا قبل از این شیخ در کتاب‌های اصولی خیلی اصول عجیب و غریبه‌ای جاری کردند که خیلی انسان احساس می‌کند از محل بحث خارج است کلا .**

**به هر حال چون اینجا هم مرحوم نائینی مطالبی را سر قواعد اصولی سعی کردند پیاده کنند دلم می‌خواهد بیشتر امروز عبارت ایشان را بخوانیم بعد دیگر بحث ایشان را تمام کنیم آن وقت نکات را عرض می‌کنم نتیجه شاید باشد برای فردا .**

**ایشان می‌گوید ولیعلم انّ التکلیف لا یسقط بمجرد الاستنابة ، این را دیروز گفتیم که به مجرد استنابت در مواردی که استنابت ، استنابه نائب گرفتن ، نیابت ، نائب شدن یعنی شخص یا نائب بگیرد یا خودش انجام بدهد آن جاهایی که استنابت هست لا یسقط به مجرد استنابه عرض کردیم این نکته‌ی فنی این مطلبی که ایشان گفتند درست است در آن جاهایی که به اصطلاح انسان نائب می‌گیرد برای کاری اگر که آن شخص ، شخص نائب مالک باشد یا ماذون شرعی باشد یا ماذون شخصی باشد آن جا به مجرد استنابت ساقط می‌شود به مجرد اینکه نائب گرفت یعنی پول را داد که شما برو این را بده به مستحق اما اگر وکیل نباشد حتی اگر فقیه هم باشد و ثابت نباشد که ولایتش شامل آن حال می‌شود به مجرد استنابت به مجرد نائب گرفتن ساقط نمی‌شود .**

**مثلا کفار را بدهد به فقیر ، شخص فقیهی بخواهد کفاره‌اش را چون دلیلی بر این نداریم که در باب کفارات ولایت فقیه حتی اگر حکم صادر کند ظاهرا کفاره امر شخصی است بدهد به او ساقط نمی‌شود ، وقتی که آن طرف پرداخت کرد ساقط می‌شود .**

**بعد ایشان می‌گوید که ویقع الاشکال حینئذ ، این بحثی که ایشان در حدود 4 – 3 صفحه در اینجا کردند از همان بحث‌های اصولی است که دیروز هم اشاره کردم که متاسفانه خیلی محصل ندارد من عمدا می‌خواهم بخوانم می‌دانم با اینکه محصل زیادی ندارد عمدا برای اینکه آشنا بشویم که چه سنخ ابحاثی را در اصول مطرح کردند و چه نحوی از اصول را جاری کردند .**

**ایشان می‌فرمایند فیقع الاشکال حینئذ فی کیفیة تعلق التکلیف علی هذا النحو یعنی چطوری تصور بکنیم که تکلیف انسان به این صورت باشد که یا خودت انجام بده یا نائب بگیر و انّه من ای سنخ من الاقسام المتصورة فی التکالیف یعنی این تصور بکنیم چون اقسامی که خواهد آمد ان شاء الله در واجب یا در وجوب بعضی‌ها در واجب بعضی‌ها در وجوب این اقسام مثلا این است تکلیف یا مطلق است یا مشروط است آیا این جا تکلیف مطلق است یا مشروط است و تعیینی و تخییری ، آیا این جا تکلیف تعیینی است یعنی خود شخص باید انجام بدهد یا مخیر است بین خودش و نیابت و نائب گرفتن و غیر ذلک ، این غیر ذلک یعنی از نحو وجوب غیری است یا وجوب نفسی است از نحو وجوب کفائی است یا از نحو وجوب عینی مراد ایشان این طور است تصویر بکنیم از چه قسم است .**

**فنقول اذا تعلق التکلیف بالنسبة الی المادة یعنی اگر گفت برو آب بیاور فیقول علی وجه التعیین فقط آب آوردن به معنا انه لا یقوم شیء مقامه این جا به اصطلاح حمل بر تعیین می‌شود کما در باب مثلا کفاره به اصطلاح به عنوان تخییر است این جا احتمال است . عرض کردم من لا به لای مطالب این در خود کفایه اگر یاد مبارکتان باشد یکی از مباحثی هم که در کفایه دارد همین است اطلاق الصیغة یقتضی التعیینیة مرادش از اطلاق یعنی مقدمات حکمت .**

**مقدمات حکمت اگر گفت آب بیاور شک کردیم معین است یا مخیر است معین هست چون در مقام بیان بوده و قید نیاورده است ، قیدش هم عبارت از او است پس بنا بر این با مقدمات حکمت اثبات می‌کنیم که این تعیینی است این بحث را در آنجا متعرض شدیم دارد در کفایه .**

**و عرض کردیم که اینها با شک در تعیین و تخییر مثلا آیا فقط آب آوردن تکلیف دارد یا مخیر است بین آب آوردن و مثلا نان آوردن مثلا تمسک به مقدمات حکمت می‌کنند برای اثبات یعنی یک نوع مراجعه‌ی به اصل می‌کنند اصالة التعیینیة را یک اصل قرار می‌دهند ما در آنجا عرض کردیم این سنخ بحث اصولا علمی نیست ، اصولا اگر تکلیفی آمد او نیامد تعیین است دیگر بحث دیگری نمی‌خواهد مقدمات حکمت هم نمی‌خواهد احتیاجی به مقدمات حکمت و در مقام بیان و نصب قرینه و از این حرف‌ها نمی‌خواهد تخییر خودش با او است اگر او نبود تعیین است دیگر احتیاجی ندارد ، این مطلبی که ایشان در کفایه فرمودند که اطلاق الصیغة یقتضی این مطلب ایشان هم درست نیست و اصولا شکی مطرح نباید باشد این بر اساس همان تصوراتی که ظهورات مفید ظن هستند و احتمال خلاف می‌رود و چه کار بکنیم و نمی‌دانم اصالة الظهور و از این حرف‌ها یعنی این واضح است یعنی یک امر عرفی واضح است تا او نبود تعیین است دیگر نکته‌ی خاصی نمی‌خواهد دنبال چیز دیگری نمی‌خواهد برویم مقدمات حکمت نمی‌خواهد تمسک به اطلاق و مقدمات حکمت نمی‌خواهد .**

**تا او آورد می‌شود تخییر او نیاورد می‌شود تعیین لذا عرض کردیم که ظهورات از باب قطع حجت است نه ظنی که مرحوم شیخ و دیگران گفتند یکی از آن ثمرات بحث همین است ، اینها چون در ذهنشان این بود که این جا مثلا شک پیدا می‌شود پس با مقدمات حکمت شک را برمی‌داریم ما عرض کردیم شک پیدا نمی‌شود چرا بیخودی شک بکنیم ، اگر او نیاورد می‌شود تعیینی اصلا همین که او نیاورد می‌شود تعیینی این دیگر جای شک و جای بحث و مقدمات حکمت و حالا جاری می‌شود چون مقدمات حکمت اصل اولی‌اش این است که در مقام بیان باشد آن وقت اشکال غالبا این است که این جا در مقام بیان نیست در مقام اهمال است پس مقدمات حکمت مقدمه‌ی اولش خراب می‌شود چون در مقام بیان نیست ، اصلا احتیاج به این حرف‌ها ندارد ، اصلا این نکته‌ی خاصی راجع به این جهت ندارد که ما شک بکنیم و آن وقت اصالة التعیینیة را با مقدمات حکمت جاری بکنیم هر جا او نبود می‌شود تعیین ، این تخییر است اگر او بود می‌شود تخییر اگر او نبود می‌شود تعیین پس دیگر نیازی به این مطلبی که ایشان فرمودند ندارد .**

**یکی از حضار : حاج آقا ببخشید اگر عبد مثلا آب آوردن برایش خیلی سختی داشته باشد دوست دارد مثلا شربت بیاورد شربت به او نزدیک‌تر است ، این جا شک می‌کند که مثلا مخیر هست یا نه ؟**

**آیت الله مددی : دوست داشته باشد ، این مساله را رفتیم روی عبد و مولی دیگر غرض مولی در نظر بگیرد ، یکی از آن مسائل اصلا گفتیم عبد و مولی را گفت آب بیاورد آب بیاورد دیگر حالا ، شک بکند هم بیخود شک می‌کند .**

**یکی از حضار : رفع تشنگی مولی**

**آیت الله مددی : خوب باید سوال بکند ، باید سوال بکند مقدماتی ندارد او اصلی ندارد بگوید الان آب آوردن برای من راهش دور است اما شربت نزدیک است می‌آورم .**

**یکی از حضار : هیچ چیزی جای آب را نمی‌گیرد .**

**آیت الله مددی : این هم اشکال ایشان . ما اصلا می‌گوییم نوبت به این حرف‌ها نمی‌رسد چیزی جای آب را نمی‌گیرد نگیرد گفت آب بیاور آب بیاور دیگر حالا شربت دلیل دیگری می‌خواهد سوال می‌کند آقا آب راهش دور است شربت نزدیک است می‌خواهید برایتان شربت بیاورم خوب سوال می‌کند ، زندگی را با شک و تردید و اصول درست نکنید این یک نحوه‌ی خاصی است انسان به این دیدگاه نگاه کند زندگی خیلی به هم می‌پیچد یعنی اصلا یک زندگی پیچیده‌ای درست می‌شود .**

**مرحوم نائینی در این تنبیه الملة می‌گوید وا عجبا آقایان اصولی ما در این فروع استصحاب چقدر فروع دقیقه‌ای را متعرض شدند راجع به حکومت و اداره‌ی جامعه هیچ چیزی ننوشتند خوب بله وقتی می‌بینیم این اصول عجیب و غریب را گذراند وقتی برای آن طرف نمی‌ماند که به فکر اداره‌ی جامعه بیافتد این را خود مرحوم نائینی هم دارد انصافا هم کتاب قشنگی است تنبیه الامة ایشان .**

**یکی از حضار : چون شک در محصل غرض است دیگر**

**آیت الله مددی : بیخود شک می‌کند من دارم می‌گویم شکتان بیخود است ، شک در محصل و اینها ندارد وقتی او نیاورد می‌شود تعیین**

**یکی از حضار : در موضوعٌ له‌اش است شما می‌فرمایید تعین این مطلب**

**آیت الله مددی : گفت آب بیاور یعنی آب دیگر حالا یا این شربت خوب یا می‌خواهد بدون یا معنا ندارد که**

**یکی از حضار : پس همه موضوعٌ له‌اش این است که متعینا همان**

**آیت الله مددی : همان خودش دیگر ، اصلا جای شک نیست مقدمات ، چون ممکن است بگوید این در مقام بیان نبود در مقام اهمال بوده اصل تشریع بوده برای مقدمه‌ی اول بوده است ، تا بیایید شما مقدمات حکمت را جاری کنید احتیاج به مقدمات حکمت نیست همین که او نیاورد می‌شود تعیین این دیگر جای بحث ندارد یعنی نکته نمی‌‌خواهد چه اصل مقتضای اصل لفظی این است مقتضای اصل عملی، این مقتضای هیچ چیزی نیست ، مقتضای ظهور عرفی لفظی که قطع آور است تا او نیاورد می‌شود تعیین اگر او آورد می‌شود تخییر .**

**حالا احتمال یا مثلا به قول ایشان آب دور است خیلی خوب باید از او سوال بکند ، بگوید آقا آب دور است شربت نزدیک است اجازه می‌دهید من شربت بیاورم . غرض این است آقا من چون دیروز گفتم که یک اصول عجیب و غریبه‌ای جاری شده گفتم حالا بهتر است که امروز عبارت ایشان را بخوانم تا معلوم بشود برای شما این که در کفایه آمده ، البته بعضی از افراد متاخر از کفایه شبیه این اشکال را دارند به کفایه این منحصر من نیست ، شاید در خودش در فصل خودش خواهد آمد .**

**من عرض کردم در اصول وقتی بحث می‌کنیم چند تا بحث‌های دیگر را هم می‌آوریم که تقریبا در ظرف یکی دو ماه تقریبا یک دوره اصول را در ذهنتان عبور بدهیم این بحث در محل خودش خواهد آمد و آن جا عرض خواهیم کرد احتیاجی به اطلاق صیغه ندارد احتیاج به مقدمات حکمت ندارد همین که او نبود می‌شود تعیین جای تخییر نیست .**

**ای الفعل المطالب به فاما بمعنی بله و اما من حیث جهة الصدور من الفاعل فلا یعتبر فیه التعیینیة اما اینکه از فاعل صادر بشود تعیین درش نیست به معنی انه لا یعتبر فیه مباشر المأمور بنفسه واصدار المکلف بعینه بل للمکلف الاستنابة فیه واستیجار الغیر له هم می‌تواند نائب بگیرد نائب اصطلاحا فقط نیابت چون خود تبرع هم و نیابت و استیجار این ها همه از یک مقوله هستند .**

**و بذلک حالا ببینید ایشان در این جا آورد که نسبت به خوب من واقعا از مرحوم نائینی تعجب دارم وقتی به پسرش می‌گوید برو آب بیاور می‌گوید شرط نیست پسر ، پسر دیگر بیاورد ، خوب به پسرش گفته است ، پسر دیگر بیاورد چیست ؟ من تعجب می‌کنم از مرحوم نائینی رجوع می‌کند این جا می‌گوید دیگر تعیینیت جاری نمی‌شود ، اصالة التعیینیة .**

**اولا اصالت را که ما قبول نکردیم آن وقت وارد این بحث می‌شود که اگر درش مباشرت شرط نباشد آیا به نحو واجب کفایی است فرق این با واجب کفایی چیست آیا به نحو تصویب است تصویب مباشرت است وارد بحث‌های این جوری می‌شود حالا من می‌خوانم برای اینکه بدانید چقدر نوشتند ، عرض کنم به این که آن بحث هم لغو است این بحثی که ایشان می‌فرمایند با احترام ما به ایشان یک بحثی است که ثمره ندارد .**

**اصولا من عرض کردم ایشان معنای هیات را معنای حرفی می‌دانند خیلی عجیب است خوب همه معنای هیات را حرفی می‌دانند معنای حرفی عرض کردم ظهور معنای حرفی خودش فی نفسه چیزی نیست ، ظهور معنای حرفی به اطرافش است و لذا کرارا عرض کردم حتی شما چون یکی از راه‌هایی که برای این که یک معنا را بشناسند تعلیم بچه را می‌دانند .**

**شما می‌خواهید بگویید این کتاب ، این را نشان بچه می‌دهید می‌گوید کتاب خوب خیلی واضح است اما اگر بخواهیم بگوییم بالا ، بالا را نمی‌توانید به بچه نشان بدهید دستتان را ، باید دو چیز باشد دستتان را بالای کتاب می‌گذارید می‌گوید دست من بالای ، اصلا قوام معنای حرفی به طرفینش است ، دقت کردید ؟ حالا این یک نحو از وجود هست یا نه که آقای خوئی و دیگران بحث کردند آن بحث نکته‌ی خاصی ندارد به درد ما نمی‌خورد و صحیحش هم این است که ندارد .**

**ببینید معنای حرفی طبیعتش این طوری است من تعجب می‌کنم از مرحوم نائینی با اینکه ایشان اخطاری هم می‌دانند معنای حرفی را معذرت می‌خواهم ایجادی می‌دانند ، معنای اسمی را اخطاری می‌دانند ، طبیعت اگر ایشان از این راه وارد می‌شدند این مطلب اصلا حل بود احتیاج به یکی دو صفحه صحبت نبود .**

**طبیعت معنای حرفی این است اصلا طبیعت معنای حرفی یک رابطه‌ای است بین ، به حساب دو تا شما می‌گویید من وارد اتاق شدم ، خوب وقتی وارد اتاق شدی سقف بالای سر شماست شما نگویید من سقف را بالای سرم قرار دادم وارد اتاق شدم این خودش بالا بودن سقف حاصل می‌شود یعنی چیزی نیست ، لکن این بالا بودن یک مفهومی دارد که به اصطلاح به طرفین قوام دارد یک طرفش شما هستید یک طرفش سقف است ، می‌گویند سقف بالای سر شماست .**

**در باب تکلیف چون عرض کردم در اراده‌ی تکوینی مرید و مراد هست در اراده‌ی تشریعی مرید و مراد و مرادٌ منه هست ، ایشان مرادٌ منه را ماده گرفته گفته در آنجا تعیین خوب مراد هم می‌شود تعیین چه فرق می‌کند من وقتی به پسرم می‌گویم برو آب بیاور این معنایش این نیست که به او بگویم تو برو آب بیاور یا بگو مثلا خواهرت آب بیاورد یا برادرت آب بیاورد یا بگو شخص دیگری آب بیاورد اگر ما باشیم این معنا یعنی اگر ما باشیم و طلب این معنای حرفی را که با هیات اثبات کرده به نظرم ذهن ایشان جای دیگر رفته روی بعضی از تکالیف ما باشیم و طبق قاعده هر سه طرف اصیلند .**

**مثلا ایشان برود آب بیاورد برای برادر من ، آب بیاور یعنی برای من دیگر خوب ، خوب شما سه طرف را باید تصور بکنید : مرید ، مراد، مرادٌ منه ، مراد را ایشان گفت متعین است ، مرید هم متعین است فرق نمی‌کند ، اگر گفت برو آب بیاور یعنی برای من آب بیاور نسبت ر ا این جوری دیده یعنی این معنا را این هیات را این جوری ملاحظه کرده است ، دقت می‌کنید چه می‌خواهم بگویم و این هر سه رتبه‌ی واحده دارند یک رکن هستند نه یکی درش استنابت می‌شود یکی نمی‌شود ، دقت می‌کنید ؟**

**مثلا به او بگوییم برو آب بیاور برود برای برادر من بیاورد حالا اگر نائینی توجه به این معنا می‌کردند واضح بود دیگر احتیاج به این بحث نداشتند که این اعم است از مباشرت و استنابه چرا اعم است از مباشرت و استنابه ، اگر ما باشیم و خطاب ، خوب دقت کنید من نمی‌دانم واضح شد مراد من ؟ هم چنان که مراد معین است به قول ایشان ماده به قول ایشان هم چنان که ، من گفتم مرادٌ منه اشتباه به زبان من جاری شد . هم چنان که مراد معین است مرید هم معین است ، ایشان برود آب برای برادر من بیاورد خلاف امر است خوب دیگر نه اعم از اینکه خودش باشد یا کسی دیگری باشد خوب گفت برو آب بیاور یعنی برای من بیاور .**

**پس مراد معین است ، مرید معین است ، در مرادٌ منه می‌گوید اعم است از اینکه خودش انجام بدهد ، این خیلی حرف عجیب و غریبی است واقعا حرف عجیب و غریبی است این حالتی که پیدا می‌شود این هیاتی که پیدا می‌شود که ما به آن می‌گوییم طلب این ما بین سه چیز است که در هر سه چیز به نسبت واحده است نه اینکه دو تایش یک جور هستند یکی‌اش یک جور دیگری است که ما در او شک بکنیم که او چطوری است ، ظاهرش این است که تو برو آب بیاور . وقتی که به پسرش می‌گوید برو آب بیاور پسر اولش یا دومش ، ظاهرش این است .**

**یکی از حضار : بحث روی خصال است بحث روی متعلق است کاری به نفس مکلف ندارد .**

**آیت الله مددی : خصال چیست ؟**

**یکی از حضار : نه متعلق آن چیز مثلا آیا این تخییری است ؟**

**آیت الله مددی : خصال که او مراد را ایشان قبول کرد تعیین است که**

**یکی از حضار : نه اینکه الان به من چه به شخصه دیگری مسجل است که به من این چیز را می‌گوید که آیا این تخییری است یا تعیین است ؟**

**آیت الله مددی : از کجا شک می‌کند ؟ برای چه شک می‌کند .**

**یکی از حضار : نه اصلا نباید شک بکند چون اصلا بحث اینجا نیست .**

**آیت الله مددی : گفت اهلا بناصرنا ، خدا رحمت کند یکی از دوستان گفت با یکی بحث کردیم بعد به نفعش صحبت کردیم گفت فدباه ... ما کان یفهم ملتفت نشدند که به نفع ما ، خوب همین حرف بنده را دارید می‌زنید .**

**دقت بفرمایید این سه طرف دارد مرید و مراد و مرادٌ منه روشن شد ؟ ایشان در مراد قبول کرد تعیین خیلی خوب بسیار خوب ، خوب در مرید هم تعیین است برای کسی دیگری که نمی‌تواند آب بیاورد که .**

**یکی از حضار : حاج آقا فرض این جا این نیست که جواز استنابه از خارج صادر**

**آیت الله مددی : نه ایشان تصریح ، عبارت خواند برای همین دارم می‌خوانم فلا یعتبر**

**یکی از حضار : آخر گفت فی ما**

**آیت الله مددی : نه آقا و اما من جهة الصدور من چرا دارم عبارت می‌خوانم ، من حیث ، فلا یعتبر فیه التعیینیة بمعنی انه لا یعتبر فیه مباشرة المامور بنفسه یعنی چه لا یعتبر ، یعتبر مباشرة المامور**

**یکی از حضار : دارد تحلیل می‌کند چنین خطابی را چطور شده که هم استنابه جایز است هم مباشرت**

**آیت الله مددی : کجا جایز است چه کسی گفت استنابه جایز است**

**یکی از حضار : فرمود انّ التکلیف لا یدخل مجرد استنابة فی ما ثبت الجواز الاستنابة یعنی از خارج استنابة ثابت است .**

**آیت الله مددی : خوب آن دلیل خارجی آمد الان بحث ما ثابت نیست شک است داریم بحث می‌کنیم اگر ثابت شد که استنابت درست است که بحث ندارد که**

**یکی از حضار : همان را دارد تحلیل می‌کند**

**آیت الله مددی : خوب استنابت دلیل آمد ، اگر دلیل نیاید استنابتی درش نیست .**

**نه ایشان می‌گوید ولیعلم انّ التکلیف لا یسقط فی ما ثبت فیه آن جایی که جایز است به مجرد استنابت نمی‌شود آن درست آن مطلب دیگر ربطی به این ندارد . این دارد الان بحث می‌کند که آیا به لحاظ مامور و به لحاظ مرادٌ منه آیا تعیین است یا تخییر است ، ایشان می‌گوید نه لا یعتبر فیه مباشرة المأمور بنفسه**

**یکی از حضار : در ادامه‌ی همان می‌گوید ما می‌خواهیم بحث کنیم فرایند اشکال فی کیفیة تعلق تکلیف**

**آیت الله مددی : خوب لذا می‌گوید بحث کنیم ، بحث‌مان این می‌شود اگر به لحاظ ماده بود قبول می‌کنیم تعیین به لحاظ مکلف بود اعم است .**

**لا یعتبر فیه مباشرة المأمور بنفسه واصدار المکلف بعینه بل للمکلف الاستنابة ، از کجا دارد المکلف به این حرف‌ها . عرض کردم اگر این معنایی را که من عرض کردم ما عرض کردیم معنای حرفی اصطلاح بنده ، عرض کردم معنای حرفی را در کفایه تبعا للفصول فرقش را با اسمی عالی و استقلالی گرفته یک توضیحاتی دادیم چند مرتبه دیگر تکرار نمی‌کنیم .**

**بنده‌ی سرا پا تقصیر عرض کردم فرقشان بین استقلالی و اندکاکی است معنای حرفی اندکاکی است یعنی مندک در اطرافش است معنای حرفی خودش فی نفسه چیزی نیست ، و لذا شما هم در تعیین به بچه هم همین کار را می‌کنید دستتان را بالای کتاب می‌گیرید می‌گویید این دست بالاست ، این بالا را نمی‌توانید به او بفهمانید چون بالا چیزی تصور نمی‌شود دقت کردید ؟ معنای حرفی مندک است ، اگر اندکاکی است مندک در سه طرف است ، مرید ، مرادٌ منه ، مراد . مراد که ایشان گفتند که تعیین ، مرید هم چون واضح است تعیین نفرمودند الحمدلله نفرمودند برود آب برای غیر و کسی دیگری بیاورد ، می‌ماند مرادٌ منه ، مرادٌ منه هم ظاهرش تعیین است . اگر گفت آب بیاور به پسر اولش معلوم نیست تو برادرت را بفرستی ، آب بیاور به تو گفتند برو آب بیاور اگر ما باشیم و این حالتی که ایجاد می‌شود این طلب سه رکن دارد نه نسبة الطلبیة آقایان چون نسبة الطلبیة گرفتند دیدید دیگر شاید . این سه رکن دارد مرید و مراد و مرادٌ منه ، مراد را ایشان نوشت که الحمدلله تعیین است مرید هم که واضح بود تعیین است دیگر ننوشتند بحث سر مرادٌ منه است ، ایشان می‌گوید مرادٌ منه اعم است انصافا خلاف ظاهر است ما باشیم و طبق تصورات ما**

**عرض کردم ما معنای حرفی را که تحلیل می‌کنیم برای اینکه بعدها در اصول نتیجه بگیریم این برای نتیجه گرفتن است معنای حرفی وقتی اندکاکی شد هر سه طرف نسبت واحده دارند ، اگر مرید و مراد به نحو تعیین است مرادٌ منه هم به نحو تعیین است نه اینکه مرادٌ منه اعم است تو خودت انجام بده یا نائب بگیر ، خودت انجام بده یا شخص دیگر تبرعا انجام بدهد خوب خلاف ظاهر است انصافا خلاف ظاهر است .**

**یکی از حضار : باید مرادٌ منه اتیان بکند ولی ممکن است حالا**

**آیت الله مددی : ممکن به درد نمی‌خورد عرض کردم ،**

**یکی از حضار : خوب استنابة می‌تواند بگیرد مسلم است**

**آیت الله مددی : کجا اطلاق دارد ؟ الان این طلب سه رکن دارد ببینید این طلب سه رکن دارد دو رکنش که معین است یک رکنش از کجا می‌گویید غیر معین است ؟**

 **یکی از حضار : نه معین است معین است ولی استنابه بکند باز هم**

**آیت الله مددی : باز از کجا ؟ باز ندارد که دیگر وقتی معین شد باز ندارد استنابه ندارد**

**یکی از حضار : الان پسر اگر استنابه بکند ما می‌گوییم این انجام نداد .**

**آیت الله مددی : بله می‌گوید من به تو گفتم برو آب بیاور . می‌گوید من نائب گرفتم به تو چه مربوط است من به تو گفتم برو آب بیاور**

**دقت بکنید ما و الا اگر کلام را از سقوط بیاندازیم عرض کردم ظهورات اگر بیافتد مثل انکار وجود در فلسفه ، انکار ظهورات در عرف ، عرف را اصلا دیگر همه را باید بچینیم شک و تردید و اصالة الفلان جاری بکنیم نوبت به اصالت نمی‌رسد نوبت به شک و تردید نمی‌رسد.**

**تحلیلی را که ما ارائه دادیم گفتیم معنای حرفی اصلا خودش مندک در اطراف ثلاثه است ، اطراف ثلاثه نسبتشان واحده است نه در دو تایش تعیین است در یکی‌اش اعم از تعیین است خوب این خلاف ظاهر است بعد ایشان ، بعد نمی‌دانم بخوانم یا نه یک کمی تضییع عمر هست بخوانیم ، گفتیم حالا عبارت ایشان را فوائد لطیفی دارد اما ربطی به ما نحن فیه ندارد .**

**همین اول من خدمت شما ، و لذا ما عرض کردیم ما معروف این طور است قاعده این طور است هر جا تکلیف هست من حالا مطلب نهایی را می‌خواستیم آخر بگوییم ، هر جا تکلیف هست نه اصل اولی قاعده و ظاهر در ظهور هم نزد ما حجت قطعی است . ظاهر لفظ این است که مباشرت درش شرط است ، مگر دلیل بیاید برای استنابه . اگر دلیل نیاید مباشرت درش شرط است و الا طبق قاعده اصل اولی این است یعنی طبق همین ظهوری که عرض کردم خدمتتان همان شخص باید انجام بدهد بله جاهایی که مساله‌ی ذمه است چون در مساله‌ی ذمه عرض کردیم ذمه حقیقتش یک نوع لحاظ اعتبار ما بین شخص تعهد شخص و خارج است اگر ذمه باشد اصل اولی این است که به فعل غیر ساقط می‌شود چون یک وجود استقلالی تکلیفش به لحاظ تفریغ ذمه است نه به لحاظ خود ذمه**

**و لذا اگر یک جایی به اصطلاح مساله‌ی مالی در ذمه باشد و لذا در ذمه را با لام و علی لی علیک کذا اگر در ذمه باشد در آن جور جاها طبق قاعده چرا چون ذمه را مستقل فرض کرده تکلیف به شخص می‌خورد ، تکلیف به بدن می‌خورد تکلیفی که به بدن می‌خورد این دیگر نمی‌شود بدن دیگری بیاید جای او را بگیرد ، اما در باب ذمه می‌تواند شخص دیگری تبرع بکند به شخص دیگری بگوید آقا شما از طرف من پول را بده شما نائب باش از طرف من بده مشکل ندارد .**

**مشکل کجا پیدا می‌شود که آقایان مشکل دارند اگر تکلیف مالی باشد ، این را هم عده‌ای از آقایان دارند که اگر مال آمد در وسط به تبرع می‌شود مثل کفاره ، در حج مثلا کاری را انجام داده خلاف چیز که آنجا کفاره است براردرش در قم مثلا کفاره بدهد یک گوسفند مثلا کفاره بدهد این جا هم بنایشان به این است که ساقط می‌شود .**

**و لذا در مثل ذمه هم وقت ندارد مثلا اگر اگر فرض کن گفت این قرض شما را در تاریخ فلان می‌دهم نداد از آن تاریخ هم رد شد ذمه محفوظ است هنوز اما تکلیف وقت دارد اگر گفت از ساعت فلان تا فلان این تکلیف را انجام می‌دهم ساعت خارج شد باید امر جدید بیاید قضاء به امر جدید است ، تکلیف وقت دارد به این معنا چون معین است ، اما ذمه معنین نیست خارج وقت هم پرداخت می‌شود ، اگر این ها آمدند گفتند مرحوم چیز هم مرحوم آقای سید یزدی در عروه در بحث کفارات دارد مثلا در بحث کفارات اگر مثلا می‌تواند 20 تا مسکین را اطعام بکند می‌گوید 20 تا بعد 10 تا بعد 5 تا بشود 60 تا ما عرض کردیم شبهه دارد این ها تمامش شبهه دارد چون تکلیف مالی هم ما دام تکلیف است تکلیف هم درش مباشرت شرط است وجود مال در وسط کافی نیست .**

**آن که منشاء می‌شود اگر تکلیف و ذمه خوب دقت کنید تکلیف و ذمه باشد آن جا به فعل غیر ساقط می‌شود ضابطه را ما این جور قرار دادیم این ها آمدند گفتند تکلیف به مال هم مثل ذمه است به ذهن ما تکلیف به مال و تکلیف بدن یکی است هیچ فرقی نمی‌کند مثل هم هستند ، شما در حج عملی را مرتکب شدید ایشان بیاید در قم کفاره بدهد این دلیل می‌خواهد ، تکلیف خودتان است که باید کفاره را بدهید بله ممکن است به شخصی بگویید مثلا شما یک پولی را به من قرض بده یا به من ببخش از آن پول مثلا یک گوسفند کفاره بدهد خوب این ممکن است ، فعل را می‌شود فعلی که تکلیف مالی است می‌شود اما تکلیف بدنی ، اما ابتدائا**

**و لذا این بحثی هم دارند آقایان که اگر مثلا کفاره‌ای به عهده‌اش بود و فوت کرد کفاره از اصل مال خارج بشود آن هم آنجا شبهه دارد این خیلی فروع دارد حالا مرحوم نائینی اینجا این طوری مطرح کردند این فروع زیادی دارد دقت کردید این در فقه ظرافت‌ها و فروع زیادی دارد یکی‌اش هم همین مساله‌ی قضاء عن المیت است که خوب عده‌ای قبول نکردند که عن المیت قضاء بشود یعنی به این معنا گفتند اگر داده بشود ثواب است ثواب به میت می‌رسد اما قضاء نمی‌شود .**

**خدا رحمت کند یکی از بزرگان می‌گفت یک آقایی بود یک مقدار یک جوری بود حالا نمی‌خواهم خصوصیات را بگویم ، پول به او می‌دادیم برای نماز میت و اینها به او گفتیم که این کسانی که به آن پول می‌دهیم نماز را می‌خوانند ؟ گفت یک رکعت هم نمی‌خوانند گفتم مرد حسابی گفت مرد فاسق و فاجر 40 سال نماز نخوانده عصیان خدا کرده این بدبخت پول بگیرد راست بشود خم بشود معنا ندارد همین که پول به او می‌دهیم خودش ثوابش به او می‌رسد گفت یک رکعت هم نمی‌خوانند گفتم آبروی ما را بردی امانت مردم را این جور ضایع کردید این واقعیت دارد اسم نمی‌برم نمی‌خواهم به جهاتی اسم ببرم چون آن شخص یک تفکرات خاصی داشت .**

**علی ای حال کیف ما کان خوب می‌گوید آقا لذا نتیجه‌اش این است خوب دقت بکنید لسان روایت را باید نگاه بکنیم ، مثلا اذا مات ابن آدم انقطع عمله الا عن ثلاث ، انقطع عمله . مثلا صدقة جاریة ، ولد صالح یدعوا له ، اینها همه اهداء ثواب است لذا در باب میت ، آنها هم عده‌ای از اهل سنت قبول دارند قضاء از میت را ، اصلا می‌گویند لیس للانسان الا ما سعی ، آن به تمسک به آیه‌ی مبارکه کردند به این حدیث هم عده‌ایشان تمسک کردند لکن مشکل کار کجاست این نکته‌ی فنی است که خیل**

**در روایت ما دارد یقضی عنه اولی الناس بمیراثه ما باشیم و جمع بین ادله این جوری است اگر اولی الناس بمیراثه باشد ذمه‌ی او فارغ می‌شود چون تعبیر یقضی کرده در غیر اولی الناس بمیراثه تعبیر بر است ، اگر تعبیر . دقت کردید چه شد ؟ یعنی اگر 100 نفر هم از این آقا نماز بخوانند ذمه‌ی او در روز قیامت باید جواب بدهد که چرا نماز نخوانده اما اهداء ثواب به اصطلاح آقایان استکمال برزخی ، یک استکمال برزخی بعد هم در قیامت موثر هست برای او یک استکمالی پیدا می‌شد مثل صدقه‌ی جاریه ، مثل ولد صالح یدعوا له فیستغفر له این به اصطلاح حالت بر هست اما آن که درش تعبیر به قضاء شده خصوص اولی الناس بمیراثه است ، دقت می‌کنید ؟**

**آن وقت یقضی عنه کلمه‌ی عنه هم عرض کردیم در لغت عرب به معنای مجاوزه است ما در فارسی عن و من را یک جور معنا می‌کنیم از ، در لغت عربی فرق می‌کند یقضی عنه یعنی کانما عمل از او صادر شده است ، اگر اولی الناس بمیراثه که گفتند ولد اکبر ظاهر حدیث شریف که ولد اکبر هم نیست آن که اولی الناس ممکن است دخترش اولی الناس بمیراثه باشد ، آن که اولی الناس بمیراثه مطلقا اما خوب آقایان گفتند چون مثلا اولی الناس به خاطر این که حبوه و اینها دارد ولد اکبر و الا ظاهر این حدیث شریف که اصلا ولد اکبر هم نیست یقضی عنه ببینید یقضی عنه یعنی این عملی که انجام می‌دهد این از او صادر شده است ، اگر این جا این تعبیر آمده یعنی این عمل اوست دقت کردید ؟ اگر این تعبیر نیامد یعنی اهداء ثواب است .**

**شاید من عرض کردم حالا دیگر نمی‌خواستیم بگوییم چون این مطلب دقیقی است عرض کردیم در باب نیابت چون امر اعتباری است عرض کردیم کرارا مرارا امر اعتباری چیزی که نیست می‌خواهیم هستش بکنیم و لذا این شؤونی دارد شرایطی دارد اعتبارات ادبی و اعتبارات قانونی در اعتبارات قانونی عرض کردیم گاهی اعتبار شخصی است گاهی اعتبار قانونی است یعنی گاهی شخص اعتبار می‌کند .**

**اعتبارات شخصی را عرض کردیم اصل اولی این است که مکلف هر چه را اعتبار کرده حجت نیست و لذا دارند اصالة الفساد در عقود، اصالة الفساد در عقود یعنی این چون عقود تماما اعتباری هستند اصل اولی این است من اعتبار کردم فلان ، این اصلش این است که باطل است چون مکلف حق جعل ندارد حق اعتبار ندارد و لذا اعتبارات شخصی نکته‌ی اساسی‌اش این است که باید امضاء قانونی پشت سرش بیاید تا امضاء قانونی پشت سرش نیاید اعتبارات شخصی لغو است . اوفوا بالعقود معنایش همین است ، المؤمنون عند شروطهم معنایش همین است ، شروط ، عقود ، نذور ، عهود نمی‌دانم نیابت همین نیابتی که الان محل کلام است مثلا فرض کنید نماز عصر می‌خواند یادش آمد ظهر نخوانده عدول به نماز ظهر اینها تمام امور اعتباری است ، چون نماز به عنوان نماز عصر صادر شده می‌خواهد اعتبارش کند ظهر تمام این‌ها اعتبارات است این اعتبارات شخصی باید امضاء بشود تا امضاء نشود حجت نیست .**

**و لذا مثلا در عدول در نماز یکی دو مورد که آمده قبول کردند بقیه را قبول نکردند گفتند اصل اولی بطلان است نمی‌توانید شما چیزی را، الواقع لا ینقلب عن ما هو علیه وقتی به یک عنوان واقع شد شما حق ندارید آن را عوض بکنید من شارع امضاء بکنم ، تا شارع امضاء نکند اعتبارات شخصی این قواعد کلی را**

**آن وقت در باب نیابت ، نیابت یک نوع اعتبار شخصی است چرا چون اگر شما به اصطلاح عملی را انجام بدهید عمل برای شماست و لذا شما اگر رفتید مثلا خواستید از طرف پدرتان حج انجام بدهید یا زیارت انجام بدهید مثلا یادتان رفت خواندید اصل اولی این است که عمل برای خود مکلف است .**

**لذا شما نمی‌خواهد بگویید من زیارت می‌کنم از طرف خودم ، طرف خودم نمی‌خواهد خودش عمل تلقائیا از فاعل صادر می‌شود و به او مستند می‌شود این را بخواهد برای کس دیگری قرار بدهد این دلیل می‌خواهد اگر دلیل آمد به مقدار دلیل و عرض کردم نیابت هم ، امور اعتباری حمدی ندارد خیال نکنید امور اعتباری مثلا نیابت سه جور است پنج جور است ده جور است نه عرض کردیم ما نیابت در نیابتی که انجام بدهیم آن که معقول است سه نحوش معقول است در باب نیابت سه نحوش معقول است ، یک : قیام بدن مقام غیر باشد اعتبار بدن باشد بدن نائب بشود بدن منوب عنه . دو : عمل باشد عمل نائب بشود عمل منوب عنه . سه : ثواب ، ثواب عمل به جای اینکه به نائب داده بشود به منوب عنه سه نحوه‌اش معقول است .**

**یکی از حضار : استاد مرحوم نائینی در این صفحه حد اقل در مورد آن واجب تعیین حرف می‌زند که جواب استنابه دارد اصلا این اشکالات شما متوجه این صفحه نیست حد اقل به خاطر این که ایشان فعلا می‌خواهد بگوید این واجب تعیینی که جواز استنابه دارد چه نوع واجبی است تخییری است تعیینی است بعد این را دارد تحلیل می‌کند**

**آیت الله مددی : آقا دارد بحث می‌کند اصالة التعبدی ، اصل را بحث می‌کند نه آن که در بالا گفت چیز دیگری گفت ، گفت جاهایی که استنابت ثابت شد به مجرد استنابت ساقط نمی‌شود به فعل غیر درست است آن**

**یکی از حضار : آخر صفحه را ببینید واجب کفایی را دوباره با همان لحاظ**

**آیت الله مددی : خوب نباید اصلا مطرح کند نه کفایی نه تعیینی نه فلان نباید مطرح کند جای طرح ندارد ، الان بحث سر این است که آیا مباشرت شرط است یا نه بله شرط است ، استنابت کافی نیست . بحث اولی‌اش این بود که اگر مثلا بحث اول اولش این بود جایی که تبرع درست است استنابت هم درست است خوب چه ربطی به بحث ما دارد الان ؟**

**یکی از حضار : حاج آقا صفحه‌ی بعد هم تکرار می‌کند جمیع ما ذکرناه انّ التکلیف الذی ثبتت فیه جواز الاستنابة وجواز تبرع الغیر یشتمل فیه جهات ثلاث**

**آیت الله مددی : ربطی ندارد الان بحث ما در آن نیست**

**یکی از حضار : پس هر سه تا نیست**

**آیت الله مددی : نه ثبت فیه یعنی ایشان می‌گوید اطلاق دارد چون ایشان از این راه گفت و اما بلحاظ الصدور لا یعتبر فیه المباشرة ما می‌خواهیم بگوییم یعتبر فیه المباشرة بعد ایشان ، بعد دقت کنید می‌گوید چون لا یعبتر اعم است از ، حالا این استنابت واجب کفایی است یا واجب تخییری اصلا آن باطل است خودش ، نوبت به آن بحث نمی‌رسد حالا دقت کنید در بحث ایشان ، بحث سر این است که اصل اولی**

**حالا این مطلب را من توضیح بدهم ، آقا قیام بدن غیر مقام است ، این هم می‌شود درش ، لکن این معنایش این است که عرض کردم برای امر اعتباری نکته‌ی اساسی وقتی می‌خواهیم اعتبار کنید نکته را مثلا اگر کسی بخواهد روزه‌ای از طرف خانمی را قضاء کند حتما باید خانم باشد استنابة به معنای تنزیل بدن باشد و الا تنزیل بدن باشد و بگوییم شرط نیست خوب لغو است ، یعنی امر اعتباری باید نکته‌ای داشته باشد .**

**لذا عرض کردیم ما باشیم و طبق قاعده دیگر حالا وقت هم تمام شده اصل اولی در باب نیابت در واجبات تنزیل عمل است اگر استنابت ثابت شد مثل حج می‌توانید از حی انجام بدهید مثل نماز اولی الناس بمیراثه اگر استنابت ثابت شد تنزیل عمل است یعنی عمل نائب عمل منوب عنه می‌شود ، دقت کردید ؟**

**اما در باب مستحبات تنزیل ثواب است ، ثواب داده می‌شود و لذا خود نائب هم ثواب می‌برد . امکان دارد در این هم تنزیل عمل باشد لکن در روایت هم دارد که خود او هم فایده می‌برد ، لذا طبق قاعده چون در عبارت عروه هم مطالبی دارد بعضی از محشین هم در فروع مساله مطالبی دارند این مطلبی که من گفتم کامل روشن بشود تنزیل بدن احتمالش هست لکن خلاف ظاهر است دلیل می‌خواهد .**

**و قاعده‌ی اولیه وقتی امری اعتباری شد همیشه قاعده این طور است الاسهل فالاسهل می‌رویم جلو ، مثلا اسهل اهداء ثواب است بعد از اهداء ثواب اهداء عمل است بعد تنزیل عمل است بعد از تنزیل عمل تنزیل بدن است اگر نیابت ثابت شد اصل اولی این است که مثلا تنزیل ثواب باشد چون که عمل قائم مقام باشد این اضافه می‌خواهد لکن در واجبات چون بنایشان این است که در واجبات انجام داده بشود اگر نیابت قبول کرد در واجبات آن جا تنزیل عمل است دلیل بر تنزیل بدن نداریم .**

**اما در مستحبات مثل اینکه زیارت حضرت معصومه بخواهد برود این جا تنزیل ثواب است یعنی بدن او این عمل را انجام داده او هم ثواب می‌برد خودش هم گفته این عمل برای فلانی باشد به او هم می‌رسد و لذا در آن روایت دارد که مرائة خثعمیة بچه‌ی یک ساله را در روایات ما دارد که طفلی را بلند کرد اما در روایت اهل سنت همین قصه آمده یک ساله بوده قالت یا رسول الله الهذا حج ؟ بچه‌ی یک ساله قال نعم و لک اجر ببینید .**

**و لذا بنایشان به این شده که اعمال مستحبه هم از ممیز صادر می‌شود الا حج و لذا یک بحثی هم دارند آقای خوئی هم این بحث را دارند که حج مندوب طبیعتش با حج واجب فرق می‌کند عرض کردیم این طور نیست این مطلب ایشان چون طبیعت دو تا عمل باشد یعنی هر چه در نماز واجب شرط است در نماز مندوب هم شرط است ایشان می‌گوید در حج این طور نیست ، حج مندوب طبیعتش با حج واجب فرق می‌کند عرض کردیم نه خیر همین طور است حج مندوب با حج واجب یکی است بله حج مندوب دو قسم است از ممیز و غیر ممیز این خاص به حج است ، هیچ عمل مندوب عبادی نداریم از غیر ممیز الا حج .**

**که از این معلوم می‌شود مراد از حج حضور در کعبه حضور در مواقف است نه اینکه آن اعمال را انجام بدهد همین که بچرخد این خودش حج است اگر این نص نبود ما حج را هم می‌گفتیم باطل است آن بچه را برده چون نص آمده قالت یا رسول الله الهذا حج ؟ قال نعم ولک اجر ، این لک اجر چون خودش عمل را دارد انجام می‌دهد لهذا حج این تعبد است ، تعبد کردند که حج مندوب می‌شود از غیر ممیز ، تنها عمل عبادی مندوب که از غیر ممیز هم صحیح است حج است ، آن هم چون دلیل دارد اگر دلیل نداشتیم این هم ثابت نبود دقت کردید ؟**

**پس این که ایشان می‌گویند حج مندوب با واجب فرق می‌کند نه ماهیت حج یکی است مندوب و واجبش یکی است هر چه در حج واجب هست در حج مندوب هم هست اصل اولی این است مگر دلیل بیاید مثل نماز واجب و نماز مندوب مثلا لا شک فی مثلا در نافله ، شک در نافله مگر دلیل بیاید که نافله این جهتش فقط حج یک امتیازی دارد حج مندوب دو قسم است نه اینکه حج واجب با مندوب فرق می‌کند ، دقت فرمودید ؟ در حج مندوب تمیز شرط نیست در صلاة مندوب تمیز شرط است شما بچه را بردارید رکوع بکنید سجود بکنید این هیچ ثوابی ندارد دقت کردید اما در حج مندوب به خاطر دلیل خاص عن رسول الله این دارد عرض کردم در روایت ما دارد فقط طفل ، طفلش را بلند کرد فرفعت الیه صبیا فقالت یا رسول الله این در روایت ما این جور است**

**اما در روایت عامه دارد و لها سنة من العمر عام واحد یک ساله بود آن بچه فقالت الهذا حج ؟ قال نعم و لک اجر**

**و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین**